



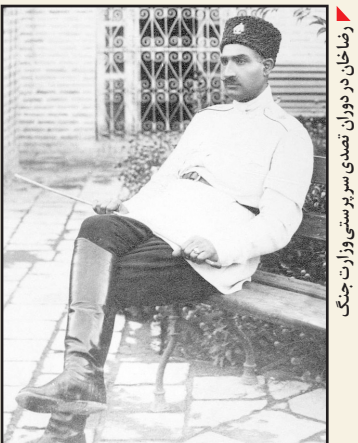
نظری به زندگینامه‌های مستند و نواتشار برای رضاخان در حالات صاحب اعلانیه!

■ شاهد توحیدی



در روزهایی که بر ما می‌گذرد، به هشتادمین سالروز رضاشاه پهلوی نزدیک می‌شویم. این موسم و تلاش پاره‌ای از بنگاه‌های خبرپرآکنی محور عربی – عبری –

انگلیسی، خواش زندگینامه‌ای مستند از قزاق را پهنگام ساخته است. اثری که هم اینک به شما معرفی می‌شود، «خانات تارخ‌شاخ» نام دارد که توسط هدایت‌الله پهودی تألیف شده است. مؤلف در دی‌یاچه این کتاب –که توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی نشر یافته– در باب شیوه خویش در این پژوهش چنین آورده است: «زندگینامه‌نویسی، گونه‌ای شناخته شده از تاریخ‌نگاری است. این شاخه پژوهشی دو ساقه اصلی، زندگینامه خودنوشت و زندگینامه دگرنوشت دارد. زندگینامه‌های خودنوشت به قالب خاطر‌نگاری نزدیک است، اما زندگینامه دگرنوشت، بر بنیاد پژوهشی در تاریخ‌نگاری استوار می‌گردد. در نوع اخیر، چشم‌انداز پژوهشگر به زندگی فرد بسیار مهم است و این ممکن نمی‌شود، مگر با احاطه نسبی محقق بر زندگی و زمانه آن شخص. اهمیت این اشراق نه به این دلیل که پژوهشگر توان دسترسی به همه یا بیشتر داده‌ها را داشته باشد، بلکه به این جهت است که بتواند نستتی درست و منطقی بین زمانه و زندگی صاحب تر جمه برقرار کند. بر همین مبنا کوشیده‌ام زندگینامه رضاشاه پهلوی و در این برش، رضاخان را با نگاه به دوره سده متحدالمركز: انگلیس، قزاق‌خانه و رضا نویسیوم. دایره اول، با شعاع بزرگ‌تر، دولت انگلیس است. انگلیس، پیروز جنگ جهانیگر، برای استقرار نفوذ و تأمین منافع سیاسی اقتصادی خود در شمال آفریقا و غرب آسیا، به تناسب شرایط



رضاخان در دوران تصدی سرپرستی وزارت جنگ

هر کشور سیاستی پیش گرفت. این شرایط در ایران، با جلوگیری از نفوذ کمونیسم همراه گردید و تعریف دیگری پیدا کرد. دایره دوم با شعاع بزرگ‌تر، قزاق‌خانه محل کار رضاخان است. وی از ۱۲ سالگی وارد این سازمان نظامی شد و در فراز و فرود آن، نقش پذیرفت و در مقاطعی نقش آفرید. قزاق‌خانه، محل توجه دولت انگلیس برای پیاده کردن راهبرد اصلی‌اش در ایران و تأسیس قشون متحدالشکل بود. دایره سوم با شعاع کوچک، رضانات و دودمه بعدر، رضاخان است. او از آن‌دک‌شمار قزاقانی بود که خود را در معرض دگرگونی‌های قزاق‌خانه قرار داد و با امواجی که به دیواره آن می‌خورد، همراه شد. اگر زندگی رضاشاه پهلوی به سه دوره اصلی: الف– تولد تا کودتای ۱۲۹۹، ب– کودتا با پادشاهی، این ب– پادشاهی استسقوط، بخش‌پذیر باشد، این کتاب شامل دوره اول، یعنی ۱۲۵۶ تا ۱۲۹۹ ش است.
»

مؤلف در واپسین بخش از این اثر، در باب شرایط تهران در صحنه‌ها کودتای سبوم اسفند ۱۲۹۹، چنین آورده است: «صبح روز دوشنبه، سوم اسفند هوای تهران آفتابی بود. آنچه از خیابان‌های پایتخت به چشم می‌نستست، رفت و آمد قزاق‌ها و مأموران تأمینات بود. بگیز بگیز رجال ادامه داشت. همه دوایر دولتی، بازار، تلگراف، تلفن پرس‌وجو و دست‌آیدکیگر بودند. روزنامه‌ای که خبر درستی به دست مردم دهد یا نبود و اگر بود، خبر دندان‌گیری نداشت. قزاق‌ها، این خبر را سر دست گرفته بودند که آنچه تحقیق شده، اکثر شایعات افواهی و بی‌اساس بوده و هر گونه اسباب امنیت و رفاه عمومی مهیا، اسباب نگرانی نیست... اما توپ شنیدر صحرایی ایستاده در برابر ساختمان قزاق‌خانه و سراسلسل‌های بیرون‌زده از برج‌های پیرامون میدان مشق، آرام‌بخش نبود، به ویژه اعلانی که با عنوان حکم می‌کنم به در دیوار شهن چسباینده شده بود و نام رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهریار ی و فرمانده کل قوا– رضا را در پای خود داشت، تشنج آفرین بود...»

شهردار پهلوی، ۱۳۲۰.محمد رضا پهلوی در حال ورود به مجلس شورای ملی برای آوردن سوگند پادشاهی

■ **سمانه صادقی**

گزینش محمد رضا پهلوی به عنوان جانشین پدرش از سوی دولت انگلستان و یا موافقت دولت روسیه از مداخل‌های پژوهش در باب وقایع شهر یورماه ۱۳۲۰ ایران به شمار می‌رود. در مقال بی‌آمده، این رویداد و پاره‌ای از عقب‌نشینی‌های تاکتیکی و موقت پهلوی دوم از کار کرده‌های پهلوی اول، مورد خوایش و ارزیابی قرار گرفته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان ایران معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■■

■ **وعده بوج جبران خطایای پدر**

پس از کناره‌گیری اجباری رضاخان از سلطنت، محمدرضا پهلوی در ۲۶ شهر یور ۱۳۲۰، با ادای سوگند به قرآن در مجلس، بر تخت سلطنت نشست. محمدرضا پهلوی که زیر سایه پدر منفور خود در تمام محافل شخصیتی نامطلوب محسوب می‌شد و محبوبیتی نداشت، در آغازین روز سلطنتش اعلام کرد: «ما یلم به همه مردم ایران اعلام کنم که من یک پادشاه کاملاً قانونی و مشروطه خواهم بود. تصمیم قطعی من، رعایت کامل قانون اساسی است. اگر در گذشته به مردم، کلاً یا جزنا از هر ناحیه‌ای اجحافی صورت گرفته باشد تا آنجا که ممکن است جبران خواهد شد...» او همچنین پس از ادای سوگند، در سخنان خود خطاب به نمایندگان مجلس، حمایت از حقوق فردی، برنامه گسترده اصلاحات و همکاری نزدیک با کشورهایی که دارا اشتراک منافع با ایران هستند را وعده داد. به همین واسطه همه چندی پس از آن، نمایندگان سیاسی دولت‌های متبوع خود دستور گرفته‌اند که شاه جدید، رایه رسمیت بشناسند، مشروط به اینکه شاه جدید، رفتارش در آینده خوب باشد... چه اینکه همگان، به بی‌کفایتی و ضعف محمد رضا پهلوی واقف بودند.



عقب‌نشینی‌های تاکتیکی و موقت پهلوی دوم از کار کردهای پهلوی اول

پدرت یک دزد بود

که ما او را سر کار آوردیم!

حتی در خصوص همین مسئله، وزیر مختار امریکا در ۱۲ سپتامبر در تلگرام شماره ۱۱۴۸، به وزارت خارجه می‌نویسد: «به عقیده من، با در نظر گرفتن واقعیت و ولیعهد به طور کلی بی‌کفایت، ضعیف و طرفدار آلمان است. بریتانیا می‌تواند او را در مجموع موقتاً برای جلوگیری از عواقب ناشی از تغییر مسیر عمیق دولت یا به عنوان عربسک خیمه شب بازی و در کنار مشاوران صالح و کارآمد، بپذیرد...» او همچنین اطلاع می‌دهد که وزیرمختار انگلیس مستعد است: «دولت وی، ولیعهد را اگر انتخاب آزاد مردم ایران بود، به عنوان شاه می‌پذیرد...» شاه جدید با آنکه در ابتدا وعده آزادی

و جبران خطاهای پدرش را داده بود، پس از به قدرت رسیدن، هر روز آزادی‌ها را محدودتر و شرایط برای زندگی مردم، سخت‌تر کرد؛ به نحوی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، او نیز همچون پدر و حتی بدتر از او، با مردم رفتار کرد؛ البته لوییس درفیوس وزیر مختار امریکا، پیش‌تر در گزارش‌های خود اشاره کرده بود: بلافاصله پس از خروج رضاشاه، انگلیس در نظر دارد دیکتاتوری نظامی دیگری را در ایران برقرار کند!

■ **پسر بچه‌ای لوس شاه می‌شود!**

حال سؤال این استست که با توجه به عدم محبوبیت این خاندان در میان ملت ایران، چنین ولیعهدی چطور اجازه یافت تا جانشین پدرش شود و ۳۷ سال سلطنت کند؟ اسناد و مدارک نشان می‌دهد که با توجه به عدم محبوبیت پهلوی‌ها، انگلیسی‌ها تمایل بسیاری به بازگرداندن خاندان قاجار داشتند؛ هر چند که این خاندان را خود در سال ۱۹۲۵ به نفع رضاخان کنار زده بودند؛ لذا دولت انگلستان با محمدحسن میرزا، آخرین ولیعهد قاجار، در لندن تماس برقرار می‌کند. او که در کمال صحت و سلامت و رایه رسمیت بشناسند، مشروط به اینکه شاه جدید، رفتارش در آینده خوب باشد... چه اینکه همگان، به بی‌کفایتی و ضعف محمد رضا پهلوی واقف بودند.

عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷

تعیین می‌شود. همانطور که اشاره شد، پذیرش محمدرضاپهلوی از سر ناچاری و نبود جانشینی دیگر صورت گرفت. لذا نگاه انگلیسی‌ها در ابتدا به نامزد جدید احراز سلطنت، چندان خوب نبود؛ طوری که دیلی هرالده همان دوران درباره او می‌نویسد: «او از پسر بچه‌ای لوس، به جوانی شروز، متکبر، یک‌دنده، سنگدل و حریص تبدیل شده است؛ مجلس ایران مسلماً او را به پادشاهی قبول نخواهد کرد و نه ما و نه روس‌ها، نمی‌توانیم هیچ اعتمادی به حکومتی داشته باشیم، که او در رأس آن باشد!...» «لن چارلز ترا ت کاردار سفارت و نماینده سرویس اطلاعاتی انگلستان در تهران نیز از طریق فردوست به محمدرضا پیغام می‌دهد: «یک وقت تصور نکنی شاه هستی یا پدرت شاه بود، پدرت یک دزد بود که ما او را سر کار آوردیم!»

■ **پهلوی دوم در جست‌وجوی حمایت امریکا و انگلیس**

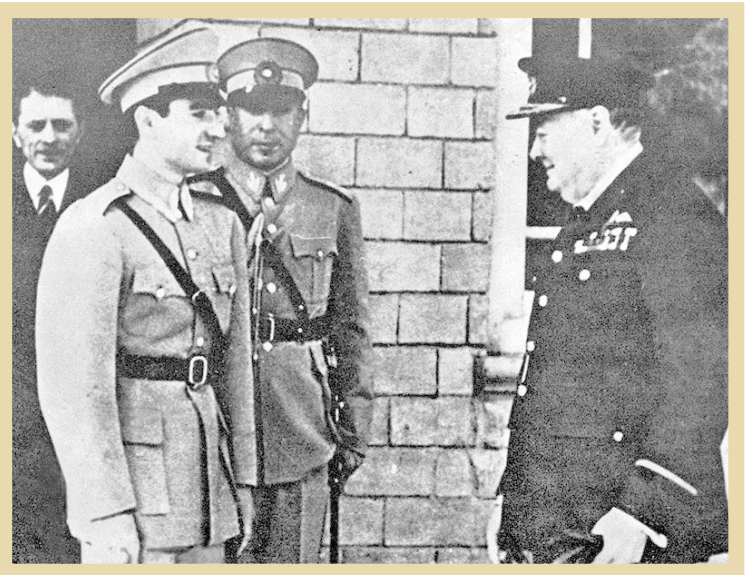
شاه جدید که از موقعیت نامطلوب خود کاملاً آگاه بود، بخشی از ارثی را که از پدرش به او رسیده بود، بذل و بخشش کرد تا نظر مثبت سفرای امریکا و انگلیس را جلب کند؛ هارولد بی. ماینر دبیر سفارت امریکا در تهران در گزارشی به این مسئله اشاره کرده و می‌نویسد: «شاه ۲۱ ساله در گفت‌وگویی با وزیر مختار ما که دو ساعت طول کشید، تمایل خود را به سلطنت بر اساس مشروطیت و قانون اساسی و تلاش هرچه بیشتر برای رفاه حال ملت در رنج و گرفتارش ابراز کرد. از نظر سیاست خارجی نیز وی تمایل و گرایش خود را به اتحاد با انگلیس و نفرت خود را از اقدام‌های توتالیتئر نشان داده و عزم خود را جزم کرده است که ایران را برای دفاع کامل در برابر آلمان آماده کند. او نسبت به ایالات متحده نیز ابراز علاقه کرده و گفته است که ایالات متحده تأثیر مهمی در کنفرانس صلح خواهد داشت و وی نیز از اینکه متحد ایالات متحده است، خوشوقت است!...» انگلیسی‌ها نیز از این بذل و بخشش بی‌نصیب نماندند؛ آنها حتی در ازای ۱۶۰ میلیون دلار ی که رضاخان را با بانک‌های این کشور سپرده‌گذاری کرده بود، اتوبوس‌های دو طبقه‌ای را که ساخت شرکت لیلاند بود به ایران تحویل دادند!

■ **جمع‌آوری پاسپان‌های صندوق‌های پست و لغو جواز سفر!**

بعد از به تخت نشستن شاه جدید، یکی از اولین اصلاحات و مصوبات مجلس، جمع‌آوری پاسپان‌ها از کنار صندوق‌های پستی و لغو پاسپورت برای مسافرت‌های داخلی بود؛ چرا که از جمله اقدامات عجیب و غریب و سرس‌کویگرانه رضاخان، اجبار مردم به گرفتن جواز برای مسافرت‌های داخلی بود؛ مثلاً اگر کسی می‌خواست آخر هفته برای زیارت، سفری به قم داشته باشد و برای دیدن خانواده‌اش سری به دیگر شهرها بزند، باید ابتدا به نظمیة مراجعه می‌کرد و پس از دادن توضیح لازم، در سراسر مقصد سفر و غرض از سفر، به نام مأموران نظمیة رضاخان و البته پرداخت رشوه، جواز سفر می‌گرفت؛ در حقیقت مردم ایران برای مسافرت در داخل کشور خودشان، مجبور به داشتن گذرنامه بودند؛ رضخان همچنین در کنار هر صندوق پست، مأمور پلیسی را مستقر کرده بود؛ امتا ابتدا باید نامه خود را به مأمور تحویل می‌دادند تا او ارسای کند که مقصد نامه و چه کسی است و در نامه چه نوشته شده است؛ سپس مأموران اجازه ارسال نامه را صادر می‌کردند!

■ **تعطیل ریکاران‌ه‌ داغ و درش رضاخانی**
در آغاز سلطنت پهلوی دوم، علاوه بر لغو قانون گرفتن جواز سفر برای مسافرت‌های داخلی، سانسور مطبوعات نیز بر داشته شد. روزنامه‌های قدیمی هم که از دوران حاکمیت رضاخان توقیف و تعطیل شده بودند، دوباره آزار به کار کردند. علاوه بر این پیشنهادهای رسمی و اشکار دولت اسناد و روحانیت نیز یکباره کنار گذاشته شد؛ احجاب و پوشش اسلامی نیز دوباره آزاد شد و روحانیون، پس از یک دوره طولانی سرکوب، بار دیگر فعال شدند. قیامات و پلیس مخفی رضاخانی نیز یک شبه از بین رفت؛ زندانیان سیاسی که برخی از آنها از سال‌های ۱۹۲۰ در زندان به سر می‌زدند نیز آزاد شدند. در واقع وجود همین فضای خفقان آور بود که باعث شد، مردم ایران از برکناری رضاخان ابراز خوشحالی کنند؛ دستگیری و محاکمه رضاخان، خواست همگانی بود. با افزایش اعتراضات مردمی، شاه جدید نیز برای حفظ تاج و تختش با دستگیری پدرش تلویحاً اعلام موافقت کرد؛ در همین خصوص روزنامه شیکاگو دیلی تربییون در گزارش ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۱ خود با عنوان «بریتانیا گزارش داد:

ایرانی‌ها به دنبال محاکمه شاه‌سابق. اتهامات مبتنی بر سوءاستفاده از مقام؛ تحقیق درباره دارایی‌های شاه» می‌افزاید: «رژیم شاه جدید در یکی از اولین اقدامات خود با باز کردن درهای زندان‌های کشور، ۵۰۰ زندانی سیاسی را آزاد کرد. برخی از این زندانیان، فقط برای اینکه با پدر شاه جدید مخالفت کرده یا از اجرای دستورهای او سرپیچی کرده بودند، نزدیک به ۱۲ سال بود که در زندان به سر می‌زدند؛ در برخی موارد، پرونده دشمنان شاه سابق –که به آنها اتهامات جنایی وارد شده بود– مجدداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت...» «داوری‌های جراید درباره رضاخان صحت داشت. در واقع قزاق، جنایتکار عجیبی بود؛ او که جنون زمین‌خواری داشت، از طریق مأمورانش بخشنامه‌ای را به منزل ملاکان می‌فرستاد که «مقرر است شما را ملک خود در فلان فریه، قطع علاقه کنید و در فلان ساعت، به محضر فریید و ملک را به نام رضاشاه کنید!...» عقابت کسانی هم که از دستوراتش سرپیچی



در آذر ۱۳۳۲،محمد رضا پهلوی در دیدار کوتاه با وستمنون چرچیل در حاشیه کنفرانس تهران

می‌کردند، سیاه‌چال بود!

شیکاگو دیلی تربییون در ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱ در گزارشی با عنوان: «پسر، ثروت افسانه‌ای شاه را به ایران باز می‌گرداند و آماده می‌شود زندانیان سیاسی پدر را آزاد کند» به قلم بی. ر. نودرر آورده است: «امروز دولت اعلام کرد که پادشاه جدید پسر شاه سابق، اموال و ثروت افسانه‌ای هدیه به کشور بازمی‌گرداند. محمدرضا پهلوی شاه ۲۱ ساله ایران، همچنین تصمیم گرفته است که تمامی زندانیان سیاسی دوره حکومت پدرش را که در آن دوران املاک و اراضی وسیع و اموال ارزشمندی از آنان نیز مصادره شد، آزاد کند. معروف است که وقتی رضاخان تحت فشار انگلیس و روسیه که او را به همکاری با نیروهای محور متهم می‌کردند، مجبور به استعفا شد، ثروتمندترین مرد آسیا بود. تقریباً تمامی استان‌زامن‌داران، جزو املاک او به حساب می‌آمد. جیب‌های شاه با درآمد حاصل از امتیازات انحصاری، هتل‌ها، حمل و نقل موتوری و ائبارها و کارخانه‌ها باد کرده بود؛ در زمانی که پادشاه قدیمی داشت ایران را با صنایع و سیستم مدرن خاک می‌خورد؛ پول شاه سابق در بانک ملی نیز از طرف دولت برای پرداخت حقوق کارمندان ضبط شده است...» با این همه انگلیسی‌ها، به سرعت شاه سابق و خانواده‌اش را به جزیره موریس فراری دادند که از خشم ملت نجات یابد!

■ **دلجویی موقتی از سران ایلات و عشایر**
یکی دیگر از اقدامات جنایتکارانه رضاخان، سرکوب و کوچاندن ایلات و عشایر بود. رضاخان همچنین بسیاری از سرران ایل‌های قشقایی و بختیاری و بویراحمدی را زندانی و اعدام کرد. رضاخان حتی دستور داد که سردار اسعد اجباری و پیشبرد برنامه‌های ضدعشایری، یکی از مشاورانش به شمار می‌رفت، دستگیری کنند؛ لذا پس از برکناری رضاخان، یکی از اولین توصیه‌های انگلستان به محمد رضا پهلوی، آزاد کردن خواین بختیاری و قشقایی و بویراحمدی بود؛ چرا که سران ایلات و عشایر در پی دستگیری و ریختن خون رضاخان بودند؛ خبرنگار واشنگتن پست در گزارشی به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در طول یک هفته بحرانی اقامت خود در ایران، توانستم مخفیانه با رهبران سابقاً قدرتمند سیاسی و عشایری، صحبت کنم که هنوز هیچ اطلاعی از اموال و وضعیت سلامت خانواده دوستان خود نداشتند. بر اساس اطلاعات کاملاً موقت، می‌توانم گزارش بدهم که تا دو روز پیش، در زندان سیاسی بزرگی که در جاده قلیک، در پنج مایلی شمال تهران قرار دارد، بیش از ۴۰۰ زندانی سیاسی نگهداری می‌شدند. اکثر این زندانیان را سرمایه‌داران، تجار، سیاستمداران و ملاکان سابق ایرانی تشکیل می‌دادند که بعضی از آنها، با خواست رضاشاه پهلوی مخالفت کرده بودند... در محافل مطلع ایرانی، تصور می‌شود که عشایر لر و بختیاری، احتمالاً با همدستی کرد، تلاش می‌کنند تا شاه سابق را از پناهگاهش در اصفهان بیرون بکشند. چنانکه قبلاً هم گزارش شده است، عشایر ایرانی کینه شدیدی از شاه سابق به دل دارند و قسم خورده‌اند که پیش از آنکه او از کشور خارج شود و امکان استیفاء از ثروت هنگفتش –که می‌گویند نزدیک به ۵۵ میلیون پوند در بانک‌های لندن و میلیون‌ها دلار دیگر در نیویورک و سانفرانسیسکو و سایر بانک‌های خارجی را داشته باشد– او را به قتل خواهند رساند...» «به همین خاطر محمدرضا اموال و اراضی خواینی را که پدرش به زور گرفته بود، پس داد. حتی بعضی از خواینی پس از آزادی زندان، با چراغ سبز شاه جدید، به فرمانده این عملیات سرکوب بود. حتی برای تسلیم شدن سران فراری ایلات، به دستور محمدرضاپهلوی در بعضی از مناطق بویراحمد و کهگیلویه، ایل‌ها مدت‌ها تحت محاصره اقتصادی قرار گرفتند!

■ **اعدام توجه‌ها، برای فراری دادن متهم اصلی!**
مردم خشم و کینه و انتقام خود را متوجه پلیس و مأموران زندان –که کارشان قتل و شکنجه زندانیان بود– کردند. پزشک احمدی از جمله همین مأموران بدنام زندان سیاسی بود که به عراق گریخت؛ اما در آنجا شناسایی و دستگیر و به ایران آورده شد. در شناسایی، دستگیری و محاکمه او، ایراندخت تیمور‌تاش –که پدرش از قربانیان پزشک احمدی بود– نقش اساسی داشت. نهایتاً پزشک احمدی به جرم کشتن زندانیان سیاسی، در میدان توپخانه و در فاصله کمی از مجسمه سوار نفر به هنگام دار زدن، او، در صحنه حاضر بودند. به گفته شاهدان عینی، پزشک احمدی در آخرین لحظات زندگی فریاد می‌زد: «ای مردم من قاتل نیستم! یگانه گناهم اینه که دستور مافوق‌ارچا کرده‌ام؛ و حالا چون از همه ضعیف‌ترم، همه چیز به گردن من افتاده؛ اقاتل اصلی سرباس مختار و خود رضاشاه!» این مسئله‌های بود که همگان به آن واقف بودند. حتی کاردار سفارت امریکا نیز در این خصوص گفته بود: «احمدی به دار آویخته شد، اما مجرم اصلی از جنگال عدالت گریخت!»